

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

علی ای حال یک موقع دوران امر بین این هست که اصلا کلا نخوانیم این بحث را ، گفتیم حالا تند می خوانیم به اندازه ای که مطلب روشن بشود ، حالا هر کارش بکنیم ، اینکه ایشان فرمودند قصد امثال امر را در متعلق نمی شود گرفت نه انشاء نه فعلا و نه امثالا ، عرض کردیم به ذهن ما می آید که این مطالبی که ایشان فرمودند البته در امثال یک اشکال دیگری کردند و آن اشکالش این بود که اگر قصد امثال جزو متعلق باشد خود آن هم باز قصد می خواهد فرمودند یک محذور دیگری هم دارد ایشان .

خیلی تعجب آور است قصد امثال دیگر قصد نمی خواهد یعنی مثل این است که شما مثلا بگویند آقا فلان غذا که درست کنید ۹ جزء مثلا درش قرار می دهید یکی روغن است یکی برنج است و یکی کذا و جوری باید بپزید که همه چرب بشوند ، دیگر همه چرب بشوند خود روغن که نمی خواهد چرب بشود ، بقیه ای اجزاء باید چرب بشوند خود روغن که بنا ندارد چرب بشود .

قصد امثال یک روایتی هم هست نگاهش بکنید به نظرم شاید سندش هم بد نباشد یکی از اشکالات معروف در باب جبر و اختیار که خود اختیار اختیاری نیست چون اختیار قصد می خواهد و نمی شود ، یک روایتی هست که آقای خوئی در درس می خواندند و چاپ هم شده در همین تقریرات ایشان ان الله خلق الاشياء بالمشیة و خلق المشیة بنفسها دیگر مشیت دیگر خود یک مشیت سابق نمی خواهد یک اراده ای سابق نمی خواهد . قصد امثال اگر در آن متعلق اخذ بشود مراد این است که تمام آن اجزا با قصد امثال باشد فاتحه و ، وقتی اجزاء با قصد امثال شد دیگر قصد امثال محقق می شود دیگر خود قصد امثال قصد نمی خواهد آن مطلبی که حالا می گویم گاهی اوقات فکر می کنیم بگوئیم یا نگوئیم ، چه کارش کنیم ؟

مگر برای اعلم شدن و الا هر چه من فکر می کنم .

یکی از حضار : خلق الاشياء ؟

آیت الله مددی : بالاشیاء و خلق المشیة ، در کافی است در باب اراده و المشیة

به نظرم سندش هم خوب بود الان خیلی بعد عهد دارم یعنی بیش از ۵۰ سال در درس آقای خوئی که شنیدیم ۵۰ سال بیشتر است شاید ۵۴ - ۵۵ سال قبل ، چون اوائلی بود که ما نجف رفتیم ایشان دوره‌ی هفتم اصول را شروع کردند که همین تا این بحث مقدمات و واجب و بعد هم رها کردند ، بحث طلب و اراده ، ایشان این حدیث را خواندند اما بعدها که من دیدم به نظرم سندش معتبر بود .

یکی از حضار : باب الارادة انه من صفات الفعلی

آیت الله مددی : بله یکی از عجایب این بابی است که مرحوم کلینی قرار داده است می خواستم بگویم .

چون خود آقای خوئی ، چون معروف است بین آقایان دیگر این است که این از صفات ذات است مرحوم کلینی گفته من صفات الفعلی خیلی عجیب است عنوان باب قرار داده است ، از مثل کلینی که محدث است ، خود آقای خوئی هم اختیارشان همین بود خلافا ، این حرفی که فلاسفه می زند اراده دست قدرت است معنا ، چاپ کردند دیگر ما هم درس ایشان بودیم این قسمت را بعد هم ایشان دیگر اصول نگفتند

یکی از حضار : علی بن ابراهیم عن ابيه عن ابن ابی عمیر عن عمر بن اذینه عن ابی عبد الله خلق الله المشیئة بنفسها ثم خلق الاشیاء بالمشیئة

آیت الله مددی : البته عمر بن اذینه عن ابی عبد الله مشکل دارد ، چون ایشان از ابی عبد الله نقل نمی کند .

یکی از حضار : خوب می دانم اهل بیت هم مشیئة اینطور ، مشیت حضرت

آیت الله مددی : نه ان الله خلق الاشیاء ، آن که آقای خوئی ظاهرا می گویم برای ۵۵ - ۵۴ سال قبل ، خلق الاشیاء بالمشیئة و خلق المشیئة بنفسها .

به نظرم می آمد سند ، این که سند

یکی از حضار : خلق الاشیاء بالمشیئة

آیت الله مددی : بله می دانم .

این سند الان اشکال دارد که عمر بن اذینه مستقیم از حضرت صادق نقل نمی کند ایشان درک نکردند . علی ای حال لکن فکر می کنم روایت دیگری هم داشته باشد به نظرم سندش معتبر بود .

یکی از حضار: نه دیگر همین یکی بود.

آیت الله مددی: همین یکی بود، خوب. خوب شد خواندیم که، پس آن که در ذهنم بود معتبر، اسماء معتبر است اسمها مرتب اند اسمها ابن ابی عمیر هم راوی کتاب عمر بن اذینه است انما الکلام این است که عمر ابن اذینه

یکی از حضار: راوی مشکل ندارد فهرستی اش است.

آیت الله مددی: ها رجالی، چرا رجالی آقایانی که گفتند

یکی از حضار: طبقه اش؟

آیت الله مددی: طبقه اش می خورد نه

یکی از حضار: عمر بن اذینه از ابی عبدالله طبقه اش هم هست

آیت الله مددی: بله مشکلی ندارد.

انما الکلام لم یدخلی علی ابی عبدالله، چون نجاشی هم دارد کاتب ابا عبدالله، کاتب البته انحصار نیست این هم ما گفتیم ظاهرا احتمالا یعنی احتمالا مثلا جزو همین خط غلو سیاسی و این حرفها بود چون دارد بعد ایشان رفت به یمن و اثری از او پیدا نشد یعنی رفت به آن کشورهای دور و حتی شیخ دارد نجاشی ندارد که اسمش هم محمد است در حقیقت عمر بن اذینه نیست، ایشان محمد بن عمر بن اذینه است، نشان می دهد که یک نوع حالت خاصی است، مراد من واضح است اگر بخوایم

یکی از حضار: کتاب سلیم را هم ایشان نقل می کند؟

آیت الله مددی: عمر بن اذینه الان در ذهنم نیست.

علی ای حال ایشان، آن وقت لذا دارد چند تا مرحوم حاجی نوری در مورد، عده ای از رجالین متعرض شدند چون نوشتند نمی خواهم بگویم که مثلا سأل ابا عبدالله هم دارد مثلا همین عمر بن اذینه لکن آنجا یک توضیحی دادیم که این سأل کتابتا به نحو نوشتاری بوده به نحو حضوری خدمت حضرت، یک دوسه نفر که خدمت حضرت نرسیدند حالا یا مثل عمر بن اذینه یا مثل حریر بن عبدالله البته آقایان حریر را ابن مسکان ذکر کردند، ابن مسکان دارای ثروت بود برای ثروتش می ترسید خیلی داخل بر ابی عبدالله نمی شد.

این روایت این سه نفر حریز و ابن مسکان و عمر بن اذینه ، البته عمر بن اذینه را زیاد نوشتند بیشتر همان حریز و ابن مسکان ما این را هم بنده اضافه کردم که ظاهرا این آقا هم مستقیم خدمت حضرت نرسیده است می گویم نجاشی دارد کاتب ابا عبدالله اما عبارتش انحصار ندارد .

یکی از حضار : کاتبه ، شیخ اصحابنا البصریین ووجههم روی عن ابا عبدالله بمکاتبة

آیت الله مددی : پس این هم معلوم نیست کوفی

یکی از حضار : عمر بن محمد بن عبدالرحمن بن اذینه بن سلمة بن

آیت الله مددی : معلوم نیست شیخ اصحابنا البصریین هم معلوم نیست کوفی است ایشان جزو اصحاب کوفی است .

بله فقط ایشان نوشته ، شیخ نوشته اسمش محمد بن عمر اشتباه کرده اینجا هم شیخ اشتباه کرده است .

علی ای حال وارد بحث رجالی نشویم به حد کافی این بحث ها وقت ما را گرفته است دیگر وارد بحث های ثانوی نشویم به هر حال آنچه که در اینجا الان ما الان مطرح داریم از کلمات به اصطلاح آقایان این بود که نه در قصد انشاء می شود نه در مرحله ی فعلیت به تعبیر ایشان و نه در مرحله ی امثال که مرحله ی امثال یک اشکال دیگر هم اضافه کرد این اشکالات که منتفی است ببینید در مرحله ی انشاء که هیچ مشکلی ندارد بگوید آقا نماز بخوان به قصد امر نماز این چه مشکل خاصی دارد .

آن وقت این جزو متعلق می شود یعنی وقتی می خواهد نماز بخواند قصد امر هم بکند ، مشکل خاصی ندارد . لازم نیست آنچه را که می خواهد امر متعلق بشود و مفروض است این وجود خارجی برایش فرض بکند ولو بعد از خود امر بیاید مشکل خاصی ندارد که مثلا فرض کنید این آقا دوره ی طب را می بیند الان به درجه ی دکتری رسیده لکن می گویند یک قسمی بخور بعد از قسم طبابت بکن ، قسم که تاثیر ندارد ، یک قسم پزشکی می خورند ، سوگند نامه ی بقراط این مشکل خاصی ندارد که خوب قبل از اینکه این سوگند بخورد دکتربوده دیگر رشته ی علمی اش بود . اینکه بخواند بگویند آقا آن شما از نظر علمی باید این جور باشید بعد هم باید سوگند بخورید آن وقت آن سوگند بعد از علمیت است حالا بعد بودنش چه ضرر من نمی فهمم این بحث هایی که آقایان کردند .

یکی از حضار: یک نگاه فلسفی حاج آقا دارند احساس می کنند مثلا مجموعه ی علت های ناقصه اند که بله تا جمع نشود معلول ایجاد نمی شود بعد می گوید اگر یک علت ناقصه ای بسته ی امثال امر باشد آن هم که متوقف بر خود امر است ما می گوئیم نگاه فلسفی چون به قول شما اعتباری نگاه نمی کنند این

آیت الله مددی: بحث اعتبار است، بحث جعل است چه مشکل دارد، حالا علت ناقصه هم باشد البته تعبیر به علت که غلط است آن که اصلا کلا بحثش غلط است آن که اصلا کلا غلط است چه اشکال دارد.

بله ممکن است کسی چیز دیگری بگوید و این را عرض کردم من، من در بعضی از عبارات اهل سنت دیدم و آن که بگوئیم در حقیقت این امر وحدانی نیست این دو تا امر است یکی به صلاة یکی اینکه قصد امرش را بکند خوب ممکن است عرض کردم من در بعضی از کتب اهل سنت دیدم اگر درست خوانده باشم و درست فهمیده باشم چون گاهی اوقات من به عجله مطلبی را می خوانم.

آنها دیدم عده ایشان نوشتند حکم وضعی جنبه ی اخبار دارد انشاء ندارد مثلا اقم الصلاة لدلوك الشمس مثلا، اقم الصلاة را انشاء می دانند لدلوك الشمس را اخبار می دانند، جزئیت و شرطیت خبر است یعنی خبر می دهد این جزء است یا شرط است این ممکن است بگوئیم قصد امر از این قبیل است این ممکن است این چرا این امکان دارد یعنی آن اشکالشان هم منتفی بشود یعنی در حقیقت امر خورده به صلاة آن که صلاة را تشکیل می دهد یکی اش هم قصد خود امر است خود این قصد امر این می شود جنبه ی اخباری می شود جنبه ی حکم وضعی دقت می کنید؟

این ممکن است که ایشان چون احتمال هم ندادند به ذهن آقایان حالا این باز یک مطلب واقعی تر از این حرف هایی است که این آقایان زدند و آن اینکه اصولا ما حکم وضعی نداریم حکم وضعی اخبار است اصلا، یعنی اقم الصلاة لدلوك الشمس این یکی اش اخبار است یکی اش انشاء است، عدم صلاتش انشاء است، لدلوك الشمس اخبار است، اصلا کلیا احکام وضعیه اخبارند یعنی خبر می دهد که نماز تشکیل شده از این اجزاء از این و این و این. این مشکل ندارد یعنی این مشکل خاصی ندارد.

اما ما عرض کردیم احکام وضعی هم قابل جمعند نه

یکی از حضار: انشاء نباید بسیط باشد؟

آیت الله مددی: نه دلیلی برایش نداریم. ببینید انشاء بسیط است وقتی امر به یک مرکب تعلق می گیرد حالا مرحوم آقا ضیاء، آقایان بحثی دارند همین تازگی هم مطرح کردند دیگر نمی خواهد باز، در مکاسب مطرح کردیم.

اگر گفت نماز، نماز هم مثلاً ده جزء دارد آقایان گفتند اجزاء اینها واجبات غیریه هستند، مقدمات داخلیه اسمش را گذاشتند، بعضی‌ها گفتند واجب غیریه، بعضی‌ها گفتند واجب تهیی، اینها واجبات تهیی هستند مرحوم آقا ضیاء می‌گوید نه وجوب اعضاء عین وجوب کل است وجوب نفسی دارد در آنها تأهلی ندارد و الی آخر حرف‌ها ما عرض کردیم هیچ کدام درست نیست، اصلاً امر انحلال ندارد، امر خورده به صلاة، صلاة دارای اجزائی است امر به صلاة خورده است.

بله عرض کردیم یک چیزی هست اشتباه آن شده است مجازاً می‌شود گفت مجاز این تعبیر، مثل جری المیزاب مثل اینکه من رفتم به تهران، رفتم شما که نمی‌روید ماشین می‌رود رفتن را به خودتان نسبت می‌دهید در صورتی که ماشین می‌رود شما نشستید در ماشین، این از قبیل جری المیزاب می‌ماند، یعنی امری که به مرکب تعلق می‌گیرد مجازاً به آنها تقسیم می‌شود کما اینکه آن اجزاء مجازاً و اعتباراً یک شیء واحد حساب می‌شوند و الا رکوع یک چیز است، فاتحه یک چیز است، سجود یک چیز است دقت کردید؟

لذا هر کدام یک چیزی را از دیگری کسر می‌کنند لکن مجازاً و اعتباراً نه قانوناً اینها حرفشان قانونی است دقت می‌کنید این دو تا فرق را با هم و لذا ما حتی در بیع هم همین را گفتیم، گفتیم اگر گفت خانه را فروختم یعنی خانه را فروختم حالا لا پیش اینقدر، مهتابی اش اینقدر، سیم برقش اینقدر، دیوارش اینقدر، آجرش اینقدر، صحیح است اینها تاثیر گذار در قیمت است نمی‌شود انکار کرد اما منحل نمی‌شود خانه را فروختن منحل نمی‌شود.

بینید انحلال دو جور است یک انحلال که آثار قانونی دارد منحل نمی‌شود بعث الدار این یک بیع واحد است منحل نیست اما چون دارای اجزاء است می‌توانیم بگوییم بالاعتبار اجزاء را هم فروخت و اجزاء تاثیر گذار در قیمت هست اما قیمت منحل نمی‌شود، شرایط مثلاً خانه لب خیابان باشد یا ته کوچه باشد خوب تاثیر می‌کند در قیمت، تاثیر در قیمت دارند اما منحل به او نمی‌شود.

لذا عرض کردیم طبق قاعده امری یعنی انشائی که شما در بیع دارید در بیع سه چیز تصور می‌شود یکی اجزاء آن مبیع مثل خانه، یکی اوصاف آن چیز مثل اینکه نزدیک باشد، دور باشد، سر کوچه، ته کوچه، بن بست باشد، نباشد، یکی اوصاف آن کوچه، یکی هم شرایط آن کوچه مثلاً شرایط آن بیع، مثلاً فروختم به شرط اینکه برای من یک نامه بنویسی خوب اگر نامه بنویسی یک کمی گران تر است نامه که بنویسی ارزان تر است دقت کردید؟

پس در مثل مبیع ما سه چیز داریم اجزاء، اوصاف، شروط. آن وقت بنایشان به این است که از نظر قانونی قیمتی که داده می‌شود تقسیط نمی‌شود روی این سه تا اینها همه تاثیر گذار در قیمت هستند اشتباه نشود دقت کنید

یکی از حضار: ولی در اوصاف عرش را گفتند قسمت اوصاف

آیت الله مددی: فقط وصف صحت را گفتند، آن وصف صحت را هم گفتند تعبدی است اگر تعبدی نبود آن هم قبول نمی کردیم.

یکی از حضار: یعنی وصف حتی تا سر کوچه هم نبوده فقط وصف صحت؟

آیت الله مددی: فقط وصف صحت، فقط وصف صحت را گفتند این اثر گذار است در خیار بیع به حساب آن هم گفتند تعبدی است.

و لذا در باب خیارات عرض کردیم خیارات تمامشان از این قبیلند به این قبیل به این معنا یا رد یا امضاء نمی آید بگوید آقا حالا که این شرط را انجام نداد به همان مقدار از قیمت کم کنید دقت کنید، گفت خانه را فروختم برایت یک نامه هم می نویسم این جوری به این شرطی که یک نامه و نوشت این شرط اگر باشد تاثیرش در قیمت حدود ۱۰۰ هزار تومان است من باب مثال بگوییم آقا قبول کرده حالا که نوشته پس معامله درست است ۱۰۰ هزار تومان کم بکنید دقت کنید، می گویند نه نمی شود تخلف شرط کردی یا اجازه بده یا رد کن دقت کردید؟ این اثر قانونی مراد من این است، اثر قانونی ندارد و اما اعتبارا بگوییم بله مثلاً مهتابی اش اگر این طور بود قیمتش این قدر می شد، فلان برقی این طور بود این قدر، آجری که گذاشتند آهنی اگر نبشی بود دقت می کنید، تاثیر گذار در قیمت هست اما نمی آید تقسیم بشود.

یعنی اعتبارا هم می توانیم بگوییم اما، آن وقت در انشاء کلاً ما آوردیم در انشائیات انشاء تعلق می گیرد به همانی که متعلق به، حالا این مرکب از ده جزء است، پنج جزء است به اجزاء کاری ندارد به اجزاء اگر بخواهد تقسیم بشود تقسیمش مجازی است مجاز ادبی است نه قانونی این یک نکته فنی است قانونی نیست، یک مجاز ادبی است تاثیر گذار در قیمت هست اما تقسیم قیمت برای آنها نمی شود دقت کردید الا وصف صحت آن هم تعبد داریم.

لذا تنها خیار که ثلاثی است خیار عیب است یعنی یا امضاء یا رد یا ما به التفاوت این فقط خیار عیب است آن هم چون روایت داریم اگر روایت نداشتیم آن هم ثنائی بود یا رد یا امضاء ما اصلاً خیار ثلاثی نداریم الا خیار عیب دقت فرمودید اینها یک قواعد کلی است در باب معاملات خیلی تاثیر گذار است.

مطلبی که هست در اینجا این است که در مقام انشاء این نکته هیچ مشکل خاصی ندارد مقام فعلیت که خوب به نظر ما مقام ابراز است حتی بعد هم مقام فعلیت یعنی آن که می خواهد حکم فعلی بشود تابع کیفیت جعل است همین که جعل کرد نوشته حکم فعلی می شود. بله در انشائیات گفتیم ابراز دخیل است یعنی بدون ابراز اصلاً نیست چیزی نیست، ثبوتی ندارد در ثبوتش هم تاثیر گذار است ثبوت و اثباتش یکی است حالا آن بحث ها گذشت.

و اما مقام امثال تابع مقام جعل است همان که جعل کرده امثال می کند پس این مطالبی که ایشان فرمودند کلام مخدوش است ، یعنی اینکه ایشان فرمود در مقام جعل نمی شود در مقام انشاء نمی شود در مقام فعلیت نمی شود در مقام نمی دانم امثال نمی شود اینها کلام محل کلام است .

از صفحه ۱۵۰ هذا کله وارد یک بحث دیگری عرض کردم یکی از مشکلات این کتاب های ما حالا بحث های طولانی اش جای خودش ، مثل قلب مؤمن صاف است سر و ته از اینجا هذا کله وارد بحث دوم شده است . که آن که اصلا قصد امر چیست ، امثال در قصد قربت چیست ، یک : مبنای صاحب جواهر که قصد امثال امر است ، بقیه را هم دواعی قرار داده است . عرض کردیم مطلب ایشان درست است اما بقیه دواعی نیستند همان قصد امر است مرجعش به قصد امر است یکی است دواعی نیستند فرار از جهنم ، نمی دانم دخول در بهشت با همان قصد امر است ، اگر قصد امر نکند که دخول در بهشت نمی شود ، پس این مطلبی که ایشان از جواهر نقل کرد و بعد رد کرد این مطلب قابل قبول نیست . این را بگذارید اسمش را الرأی الاول نوشته من می گویم اگر خواستید بنویسید به اصطلاح روشن بشود مطالب .

وذهب جماعة این وذهب جماعة رأی دوم نسبت داده شده به شیخ انصاری که قصد جهت ایشان نوشته جهت ، مراد قصد وجه است یعنی آن ملاکی که این عبادتی که قرار داده شما قصد آن را مثلا وما امروا الا ليعبدوا الله یا مثلا آیهی ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنکر، شما قصد همان ملاک نهی از فحشاء و منکر است بکند قصد جهت به اصطلاح ، معیار در عبادیت قصد آن وجه است و من از مرحوم آقای بجنوردی شنیدم که ظاهرا از مرحوم آقای نائینی نقل می کرد که قصد وجه به کل عبادت می خورد قصد تمیز به اجزاء می خورد ، فکر نمی کنم مراد این باشد ، علی ای حال حالا چون در درس شان به نظرم ایشان در منتهی هم چاپ کردند الان در ذهنم نیست .

به هر حال قصد وجه مراد این است یا به تعبیر دیگر قصد ملاک ، قصد مصلحت این هم مرحوم شیخ انصاری بعد ایشان این را رد می کند بل يكفي قصد الملاك والمصلحة این هم مطلب دوم هم ایشان رد می کند .

اصولا ما عرض کردیم ملاکات جزو مبادی جعلند اصلا خودش یک بحثی دارد که اگر ما ملاک را فهمیدیم می توانیم استکشاف جعل بکنیم یا نه ، یا اگر حب و بغض را فهمیدیم می توانیم استکشاف جعل بکنیم مثلا آیهی مبارکه والله يحب التوابين ويحب المتطهرين خوب خیلی خوب واضح است این آیه دیگر که خدا دوست دارد پاکی را دوست دارد بگوئیم چون خدا پاکی را دوست دارد پس خیابان ها را هم



آسفالت بکنیم خوب است چون خیابان آسفالت بشود پاک است دیگر وقتی ریگزار و مثلاشن و خاک و اینها باشد ، پس بگوییم مستحب است آسفالت کردن خیابانها به خاطر والله یحب المتطهرین .

یکی از حضار : یا شستشوی دائمی

آیت الله مددی : ها مثلا دقت کردید ؟ نه حالا چیزهایی که اصلا نبوده است .

چون یحب المتطهرین پس بگوییم آقا مستحب است آسفالت کردن خیابانها اصلا این مستحب شرعی با اینکه ما دلیل نداریم بر این مطلب چرا چون یحب المتطهرین این نسبت به خیابان خاکی پاکی بهتری دارد خیابان آسفالت و عرض کردیم اینها را به این عنوان من ندیدم مطرح شده باشد دارند در قصد ملاک اجمالا دارند .

در میان اهل سنت عده ایشان قائلند در شیعه هم شاید بعضی هایشان و مثال معروفش هم لولا ان اشق علی امتی لاخرت العشاء الی ثلث اللیل می گویند از این روایت معلوم می شود که ملاک بود که تا ثلث لیل نماز عشاء عقب بیافتد لکن چون موجب مشقت بود جلو آوردند رسول الله .

لذا عده ای از اهل سنت گفتند یستحب در جمیع صلوات در اول وقت الا عشاء ، عشاء را عقب تر بخوانید در ثلث لیل دقت کردید اینها اشکالشان این است که این بر فرض روایت ملاک را اثبات می کند با اثبات ملاک اثبات جعل نمی شود کرد این هم یک مطلب علمی ، آیا با اثبات ملاک ، مثلا یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر با این ملاک ما اثبات بکنیم با این اراده اثبات بکنیم که کاری که یسر است مستحب است شرعا این مبادی جعل از مبادی جعل شما جعل را در بیاورید این باز خودش بحث این که مرحوم شیخ فرمود قصد ملاک و اینها این که دیگر هیچ دلیلی برش نیست انصافا مطلب روشنی هم نیست .

مطلب سوم و ذهب شیخنا این اگر سه می گذاشت روشن بود بعد مرحوم کاظمی نقل می کند که مرحوم آقای نائینی عقیده اش این بود که نه ما در باب ، فکر هم می کنم یادم می آید که حالا در بحث ، آقای سیستانی هم عقیده اش این بود که شاید بعضی از آقایان معاصر هم همینطور معیار در عبادیت کونها لله اصلا نمی خواهد قصد قرب نمی خواهد نه فلان می خواهد ، کونها لله ایشان معیار در عبادیت اینکه برای لله باشد فقط همین مقدار کافی است همین که اسناد الی الله بدهیم کونها لله این برای عبادیت

وذهب شیخنا الأستاذ مد ظله إلى كفاية فعل العبادة لله ولو مع عدم قصد الامتثال ، همین که نسبت الی الله داده بشود و انصافا ایشان نوشته که البته ایشان ، خود ایشان نوشته که این مطلب را در فقه گفتند ارجاع هم داده به کتاب تقریرات صلاة ایشان که مرحوم آقای آملی نوشتند ، شیخ محمد تقی آملی ، علی ای حال من چون ، دارم کتاب را اما مراجعه نکردم .

به هر حال انصاف قصه این است که این مبنای ایشان هم قابل قبول نیست چون اسناد فعل الی الله مطابق بر امر است امر نباشد چطور اسناد الی الله بدهیم ، آن رأی چهارم که نه اصلا قصد امر هم نمی خواهد همان قربت ، قرۃ الی الله همان کافی است ، این رأی هم گفتیم درست نیست چون قرۃ الی الله بدون امر که معقول نیست .

رأی پنجم که انواع دارد قصد امر هست قصد قربت هست ، هر کدام برای خودشان یک قصدی هستند مستقلا این رأی پنجم هم قابل قبول است و لذا به ذهن ما می آید آن رأیی که قابل قبول است همان رأی صاحب جواهر است ، تمام انحاء قصد باید برگردد به قصد امتثال و لذا ما در بحث اصول این بحث را مطرح کردیم که این که آقایان می گویند احتیاط بکنید احتیاط حسن یکی از تنبیهات براءت و اشتغال است در رسائل شیخ لا ریب فی حسن الاحتیاط عقلا و شرعا عرض کردیم نه عقلش ثابت است نه شرعش ثابت است ، احتیاط را هم عرض کردیم ما برای اولین بار عرض کردیم چند جور احتیاط داریم اینها اشتباه کردند .

یک احتیاط به مقتضای عقل عملی است ، آن احتیاط به مقتضای عقل عملی نیست که شما بنشینید جمیع محتملات را انجام بدهید این چه عقل عملی است که چنین احتیاطی را بگوید اینها احتیاط را به معنای خاص اتیان جمیع محتملات گرفتند ، اتیان جمیع محتملات فی نفسه رجحان عقلی ندارد آن که احتیاط به حکم عقل عملی است این که انسان جوانب قصه را دقیقا پی ریزی بکند مثلا پنج تا دکتر یک مطلبی را گفتند هم به نسخه ی این عمل بکند هم به نسخه ی آن عمل بکند ، به پنج تا نسخه عمل بکند این احتیاط نیست ، احتیاط این است که مثلا گروه پزشکی تشکیل بدهیم ، لجنه ی پزشکی تشکیل بدهیم مراجعه بکنیم سوال بکنیم ، احتیاطش این است این اخوک دینک فاحتط لدینک مراد از احتیاط این است نه این که شما بنشینید محتملات را انجام بدهید ، اتیان جمیع محتملات هیچ دلیلی بر رجحانش نداریم عقلا .

و اما روایت عرض کردیم در کتاب وسائل الشیعة در آن چاپ هایی که چون محل مراجعه ی ما بود چون من در باب احتیاط تمام روایات احتیاط وسائل شیعه را جلد ۱۸ مقدمات قضاء دارد نمی دانم باب هشتم ، نهم در باب مقدمات در جلد ۱۸ چاپ مرحوم آقای ربانی این

چاپ جدید نمی دانم جلد ۲۶ - ۲۷ می شود ، در آن چاپ ایشان یک باب دارد در حسن احتیاط و روایات را آورده است به نظرم ۶۷ تا روایت ایشان نقل کرده است عرض کردیم این روایات هیچ کدامش دلالت بر این مطلبی که این آقایان می گویند ندارد .

و لذا آنجا عرض کردیم احتیاط هم می خواهیم بکنیم به مجرد احتمال احتیاط حسنی ندارد ، این احتمال باید منجر بشود به یک دلیلی به یک روایت ضعیفی ، ضعف روایت را بررسی بکنیم وجهش را بین از نظر اسلامی از نظر روایات از نظر آیات قرآن مجموعه ی شواهد ، فتاوا ، این به مجرد اینکه احتمال بدهیم بگوئیم آقا احتمال عمل بکن به این احتمال عمل بکن ، این عمل به احتمالات این نه حسن عقلی دارد نه حسن شرعی دارد هیچ نکته ای در این جهت وجود ندارد که این انسان بنشیند احتمال ، احتمال باید منشاء داشته باشد ، احتیاط دقت فرمودید ؟ باید منشاء داشته باشد .

روایت باشد حالا ضعیف ، روایت جعلی در کتاب عوالی اللآلی لذا مثلا من دیدم گفتم عرض کردم در همین بحث تعارض چاپ کردند مثلا نسبت بین مرفوعه ی زراره که در عوالی اللآلی آمده و مقبوله ی عمر بن حنظله شاید بعضی ها ۸ - ۷ صفحه نوشتند خوب این بحث ها همه اش باطل است بی ارزش است آن روایت اصلا روایت نیست جعلی است آن کتاب جعلی است نه اسم کتاب درست است نه مؤلفش معلوم است کیست نه خود روایت معلوم است از کجا آورده است ایشان ، یک چیز مخطوطی پیدا کرده برداشته نقل کرده خدا می داند الله اعلم از کجا

علی ای حال عرض کردیم در آنجا اصلا ارزش این ، و لذا ما در بحث تعارض اصلا آن را نمی خوانیم یک وقتی هم خواندیم آن هم به خاطر اینکه تنها روایتی در باب اخبار علاجیه است که درش کلمه ی تعارض دارد اصلا تعارض در روایات ما کلا نیامده است اشتباه نشود اصلا کلمه ی تعارض متعارضان در کل روایات ما وارد نشده است . احدهما یأمر و الآخر ینهی عن حدیث مختلفین اینجوری داریم ما . اما اینکه یتعارضان اصلا کلمه ی تعارض در روایت نداریم الا در همین مرفوعه ی زراره که این هم علامت جعلش است ، یکی از علائم جعلش همین است این معلوم است اصطلاحی است که بعدها گرفته ، نسبت داده به علامه در هیچ کتابی نیامده است ، علامه گفته عن سنده عن زراره در هیچ مصدری قبل از علامه نیامده است واضح است اصلا روایت مشوه است اصلا ارزش بحث علمی ندارد ، اصلا ارزش این ندارد که ما ۸ صفحه ، ۷ صفحه بنویسیم در نسبت بین مرفوعه ی زراره و مقبوله ی عمر بن حنظله مثلا

یکی از حضار : احتیاط در بررسی نکردنش است

آیت الله مددی : احتیاط نه به حکم قطعی عقل نه اینکه احتیاط هم نیست حکم قطعی عقل است که اینها خوب مشکل دارند دیگر .

مثلا ایشان در همین مکاسب می آید الناس مسلطون علی اموالهم را ایشان می آید از کتاب عوالی اللآلی استفاده می کند در کتاب علامه هم آمده من تعجب کردم از ایشان که از عوالی اللآلی استخراج کردند .

علی ای حال ما این بحث ها را در محل خودش انجام دادیم من فقط به مقدار این جهت

وعلی کل حال ، آن وقت ایشان من دیگر می خواهم تند تند بعد ایشان وان اخذ قصد الجهة في متعلق الامر لا قصد این اشاره به کلام شیخ انصاری که حالا قصد جهت ، اصلا این کار درستی نیست چون ملاکات قابل شناسایی نیستند اصلا نمی خواهد این بحث ، این بحث کلا ، من گفتم لا اقل بخوانیم حالا این اشاره ، و ان اخذ این اخذ را ایشان نوشته ای کاش بعد از کلام شیخ انصاری می نوشت ، با فاصله نوشته با چهار ، پنج سطر .

بعد وارد بحث امثال ، قصد جهت يلزم الدور ، چون گفت دور لازم نمی آید تقدم الشیء علی نفسه ، بله بعد دارد که وأما إذا لم نعتبر ذلك أيضا ، وقلنا بكفاية القصد إلى كون العبادة لله في مقابل العبادة للسمعة والرياء ، من اصلا نمی فهمم این عبارت یعنی چه حالا ایشان در درس گفتند عبادت برای سمعه و رياء یعنی عبادت ، العبادة للسمعة والرياء مثلا جلوی مردم بلند بشود خم و راست بشود این اصلا عبادت است یا خم و راست شدن است للسمعة والرياء ، حالا اگر مثلا می گفت

یکی از حضار : اسم عبادت رویش هست به هر حال

آیت الله مددی : عبادت نیست آقا ، یا مثلا می گفت عمل ، اصلا کون

یکی از حضار : بحث صحیح و اعم است دیگر حاج آقا ، عبادت

آیت الله مددی : دیگر اصلا عبادت عنوان دارد حالا نماز صحیح و اعم است عبادت که عنوان دارد للسمعة والرياء که عبادت نیست ، اصلا در روایت دارد سندش هم معتبر است انا خير الشريكين من عمل عملا لی ولغيری جعلته لغيری من کسی نیستم که عمل درش یک مقدار برای غیر من باشد قبول بکنم انا خير الشريكين ، دو سه تا روایت دارد یک روایت بیشتر دارد انا خير الشريكين من عمل عملا ، خیلی لطیف هم هست روایتش خیلی شیرین است انصافا روایت از این حرف ها نور خاصی دارد ، من عمل عملا لی ولغيری جعلته لغيری این دیگر به درد من نمی خورد حالا للسمعة والرياء که همه اش لغير الله است من تعجب می کنم از ایشان اسمش را عبادت گذاشته است ، حالا آنجا فرموده من عمل عملا لی ولغيری اقلا یک لی به آن اضافه کرد اینجا دیگر بله .

بعد ایشان می گوید این اشکالات به آنها نمی آید بلکه الا انه یرد علیه محذور آخر سار فی الجميع ، وهو ان باب الدواعی آن وقت ایشان می گوید این می شود از دواعی باب دواعی نمی شود که در اراده ی فاعل بیاید چون دواعی به اصطلاح آن پشت سر اراده هستند یعنی آن زیر بنای ، نمی شود اینها در اراده ی فاعل داخل بشود و لذا در مقام امثال

عرض کردم کلمه ی دواعی را چون مرحوم نائینی هم اینجا تکرار کرده ما اصلا تکرار نمی کنیم ، ما اعتقادمان این است که همین که می گوید کون لعبادة الله این هم قصد امر می خواهد حالا این مطالبی که ایشان فرمودند اینها ، و راجع به اینکه دواعی نمی شود ، علت ، اصلا نوبت به این بحث هایی که ایشان فرمودند نمی شود .

و لذا ایشان در آخر می فرمایند فتحصل من جميع ما ذکر : انه لا يمكن اخذ ما يكون به العبادة عبادة في متعلق الامر هیچ مشکل خاصی ندارد همان طوری که آقایانی که بعد از مرحوم نائینی آمدند مثل آقای خوئی هم قبول کردند به نظر ما هیچ نکته ی خاصی ندارد این مباحث خارج است مگر همان نکته ی شوخی که کردیم .

فیقع الاشکال ح فی کیفیة اعتبار ما يكون به العبادة عبادة ، اعتبارش به چیست ؟ ولهم فی التفصی عن هذا الاشکال وجوه :

الوجه الأول :

ما نسب إلى الميرزا الشيرازي قده .

وحاصله : ان العبادة انما هي كيفية في المأمور به وعنوان له اصلا یک کیفیت خاصی است خوب باز این یک مقداری باز ، خوب این برگشتش به همان حرفی است که از آن آقایان اهل سنت نقل کردیم ، معقول المعنی غیر معقول ، باز این جور رفتیم اینطوری دیگر عبادت معیار خودش دارد ، کاری به امر ندارد ، کاری به قصد امر ندارد ، معیار به خودش است . همان معقول المعنی و غیر معقول المعنی ایشان اسم نبرده مرحوم نائینی ندیده آن مبنا را ، این مبنا را ۱۳۰۰ سال قبل گفتند این مطلب گفته شده است احتیاج به میرزای شیرازی ندارد .

می گوید اصلا عبادت خودش یک خصوصیتی است مثلا تیمم عبادت است اما وضوء عبادت نیست ، غسل عبادت نیست چون آدم با غسل خودش را می شوید ، غسل عبادت نیست اما وضوء عبادت حساب می شود بلکه حالا دیگر خارج می شود اگر بخواهم مطالب دیگری بگویم باز خارج می شوم .

یکی از حضار: همان خیر الشریکا است چیز نداریم شریکین نداریم همه جا انا خیر شریک من اشرك مع غیري فی عملی با عبارات مختلف فقط خیر شریک

آیت الله مددی: من خیر الشریکین من فکر می کردم ، انا خیر شریک من عمل عملا لی ولغیر جعلته لغیری به نظرم با این متن هم باشد من عمل عملا

یکی از حضار: الا ما کان لی خالصا انا خیر شریک ما شورکت فی شیء الا ترکته به این عبارات مختلف دارد .

آیت الله مددی: می گویم چند تا عبارت مختلف دارد این روایت واحده نیست اما من عمل عملا لی و لغیری جعلته لغیری هم در ذهنم هست شاید شورکت را من

بعد غرض این است که ایشان این مبنای اول را نقل می کنند که خوب این هم بعد ایشان اشکال می کند ولكن هذا الوجه مما ينبغي القطع بعدمه ، این مطلبی را که مرحوم میرزای شیرازی فرمودند که یک کیفیتی در عمل باشد خود عبادت ذاتا دارای خصوصیتی است احتیاج به قصد امر ندارد لوضوح ان الملاك في العبادية انما هو فعلها بأحد الدواعي القرية این دواعی قریبه را هم ما قبول نکردیم عرض کردیم تمامش برگشتش به یکی است قصد امر اگر قصد امر نکند تا امر نباشد قرب اصلا معقول ندارد ، نه قرب معقول است نه فرار از جهنم اصلا هیچ چیز معقول نیست ثابت نشود امری هست . بله بعضی از چیزها را به خاطر باید انجام بدهد تا اینکه آن امر ساقط بشود و این هم دلیل ثانوی دارد یعنی به عبارت ، اولاً دلیل واحد هم می شود به دلیل ثانوی هم می شود به هر دو می شود .

الوجه الثاني :

هو ان يكون الامر التعبدية بهوية ذاته يقتضى عدم سقوطه الا بقصده ، بحيث يكون هناك خصوصية ولكن یرد علیه أولاً : عدم انحصار التعبدية بقصد الامر گفتیم نه انحصار دارد وثانیا : ان هذه دعوى لا شاهد عليها ، راست است این مطلب روشن نیست اصلا اینکه ما ملاکات را بخواهیم برای خودمان در بیاوریم اینها بیشتر در آمده روی حساب هایی که اهل سنت در باب فقه مقاصد و ملاکات و اینها روی آن حرف ها بوده است .

الوجه الثالث :

هو ان تكون التعبدية من کیفیات الامر وخصوصية لاحقة له ، لكن لا لمكان اقتضاء ذاته ذلك حتى يرجع إلى الوجه الثاني ، بل هي لاحقة له من ناحية الغرض ، وليس مرادنا من الغرض في المقام ملاکات الاحکام والمصالح الكامنة في الافعال ، فان تلك المصالح مما لا عبرة بها في باب التكاليف ، بمعنى انها ليست لازمة التحصيل على المكلف ، لان نسبة فعل المكلف إليها نسبة المعدو ليست من المسببات التوليدية گفتیم عرض کردم اینها اثبات این مطالب در امور عبادی و در اعتبارات قانونی بسیار مشکل است .

بل الغرض في المقام يكون بمعنى آخر حاصله : ان يكون غرضه من الامر اینجا چاپ شده در این نسخه ای که من دارم یک کمی هم خواندیم طولانی برای همین ، چاپ شده بل ان يكون حاصله التعبدية این تعبدية غلط چاپی است التعبد به نه التعبدية ، التعبدية معنا ندارد. ان يكون غرضه من الامر التعبد به وقصد امثاله ، لوضوح ان الغرض من الامر يختلف ، فتارة : يكون الغرض منه مجرد تحقق الفعل ، یعنی واضح است این مطلب که گاهی اوقات فعلی را انجام می دهد خودش فی نفسه ، مثل اینکه ظرفی را می شوید خوب در آب هم بیافتد شسته می شود پاک می شود . گاهی اوقات می گویند نه این عمل را باید به این قصد انجام بدهی بدون این قصد نمی شود صلاة یک عملی است که باید با قصد امثال امرش باشد بدون قصد امثال امر نمی شود این هم وجه سوم به تعبیری این را من خواندم به خاطر آن کلمه ی چاپ اشتباه چاپ شده است و آدم خیال می کند مثلا حواس ایشان نبوده التعبد به است نه التعبدية این هم راجع به این .  
خوب اشکالات می کنند مرحوم نائینی اشکالات را مراجعه بفرمایید .

### الامر الثالث

این مقدمه ی دوم خوب در این مقدمه ی دوم طولانی صحبت فرمودند و عرض کردیم در مقدمه ی دوم دو تا مطلب در حقیقت یا در حقیقت سه تا مطلب ایشان فرمودند و حاصلش این بود یک : قصد امثال امر نمی شود اخذ بشود . دو : آیا ملاک قصد امثال امر است یا مراد قصد ملاک است ، مراد قصد به اصطلاح کون العبادة لله این سه وجه هم در معنای تعبدی مطرح کردند و بعد هم جواب هایی که ما از چه راهی تعبدی و توصیلی را بشناسیم که این در مقدمه ی دوم ایشان سه تا مطلب بود که خلط شد .  
امر سوم وهو انه لا أصل في المسألة يعين أحد طرفيها ، عرض کردم معروف و مشهور این است که اصالة التوصيلية ایشان می گوید نه اصالة التوصيلية داریم نه اصالة التعبدية هیچ کدام را نداریم فلا أصالة التوصيلية تجرى فلا اصالة التوصيلية .

اما جریان اصالة فلا نعقل لها معنی سوی دعوی: ان اطلاق الامر يقتضی التوصیة، همین بحث معروفی کردند که اطلاق امر اقتضای توصیلت می کند و حیث قد عرفت آن وقت جواب می دهد ایشان چون تقیید به تعبدی معقول نیست پس اطلاق هم معقول نیست همین جوابی که تا حالا گذشت دیگر تکرار می کند کلمات را.

و علیه یبتنی که باز وارد یک بحث دیگری می شود که جایش اینجا هم نیست، یک بحثی است در بحث مطلق و مقید مشهور بین علما این است که اگر ما یک مطلقی داشتیم بعد قید خورد آن مطلق مجاز می شود با قید خوردن از مرحوم سلطان المحققین حاشیه بر معالم دارد ایشان گفت نه، بله آقا؟

یکی از حضار: سلطان العلماء؟

آیت الله مددی: بله سلطان العلماء

از زمان سلطان العلماء بنا شد که مجاز نباشد، ایشان وارد آن بحث هم می شود و علیه یبتنی آیا بحث، ربطی ندارد این بحث به آنجا ربطی ندارد اما به هر حال ایشان متعرض آن بحث هم شد آن بحث هم در آنجا شده است، اصولا در آنجا مباحث خاصی راجع به اطلاق هست که ما صحبت کردیم.

بعد از مطلب اشاره ی به سلطان العلماء که ربطی هم به ما نحن فیه ندارد والعجب من الشيخ قده، فإنه مع تسليمه كون امتناع التقیید یوجب امتناع الاطلاق، ولكن مع ذلك يقول في المقام: ان ظاهر الامر يقتضی التوصیة، این هست در کلام شیخ هست راست است یعنی شیخ از یک طرف می گوید اگر تقیید، یعنی این مطالبی که آقایان گفتند یک مقدارش تقریرات کلمات شیخ است لکن اشکال ایشان این است که شیخ از یک طرف می گوید اگر تقیید نشد اطلاق ندارد، از یک طرف می گوید اطلاق اقتضای توصلی دارد این هست لکن مشکل اساسی این مطلب را شیخ در تقریراتش دارد.

آن وقت خیلی معروف است که تقریرات شیخ دقیق نیست، معروف است جای دیگر هم دارند اشکال دارند.

یکی از حضار: آقای مظفر به ایشان اشکال می گیرد می گوید که اطلاقی که شیخ می فرماید اطلاق مقامی است چون امام نمی توانسته قید را بیاورد ولی می توانسته با جعل متمم بیاورد ولی نیاورده پس مقام اطلاق دارد که



آیت الله مددی: عرض کنم که عباراتی را که در اینجا در حاشیه نقل کرده از تقریرات حالا بعد جای دیگر چیز دیگر گفته نمی دانم می گوید:

ویظهر من جماعة این عبارت تقریرات است، آخری ان الامر ظاهر في التوصلية ولعله الأقرب این که ایشان در اینجا نقل می کند مرحوم این آقایان جامعه‌ی مدرسین در حاشیه، ثم قال بعد سطور: واحتج بعض موافقينا على التوصلية بان اطلاق الامر قاض بالتوصلية، با اطلاق بعد ورده: بان الاستناد إلى اطلاق الامر في مثل هذا التقييد فاسد، إذ القيد مما لا يتحقق الا بعد الامر. همین اشکال که گفت بعدش باشد و قبلش نمی شود.

توضیحه: ان الاطلاق انما ينهض دليلا فيما إذا كان القيد مما يصح ان يكون قيدا له، همین حرف‌ها را می زند دقت کردید؟ بعد خلاصه اش می گوید که کما إذا قيل: أكرم انسانا، آن انقسامات اولیه انسان بلند، سفید، سیاه، کوتاه انقسامات اولیه می شود انقسامات ثانویه نمی شود بله واما إذا كان القيد من القيود التي لا يتحقق الا بعد اعتبار الامر في المطلق، فلا يصح الاستناد إلى اطلاق اللفظ في دفع الشك في مثل التقييد المذكور، وما نحن فيه من قبيل الثاني

بعد در آخر بحث دارد فالحق التحقيق بالتصديق هو ان ظاهر الامر يقتضي التوصلية، ظاهر این عبارت همانی است که مرحوم نائینی فهمیدند این که مراد اطلاق مقامی باشد خلاف ظاهرش است. إذ ليس المستفاد من الامر

یکی از حضار: عدم البیان بوده است اینجا؟

آیت الله مددی: بله می گوید، نه بعد می گوید دقت کنید

إذ ليس المستفاد من الامر الا تعلق الطلب الذي هو مدلول الهيئة للفعل البتة ما گفتیم فعل نیست حالا خیلی خوب، علی ما هو مدلول المادة، مدلول هیأت بر مدلول ماده، وبعد ایجاد المكلف نفس الفعل في الخارج، فلا مناص من سقوط الطلب لامتناع تحصيل الحصول این ظاهرش که اطلاق لفظی گرفته است، عبارت تقریرات این عبارت را از تقریرات نقل کرده است حالا بعد مطلب دیگری دارد من الان چون به تقریرات مراجعه نکردم مطارح الانظار را دارم دو تا چاپ هم دارم لکن مراجعه نکردم لکن اگر مقدار همین مقدار باشد اشکال مرحوم میرزای نائینی وارد است به شیخ.

عرض کردم این از همان قدیم معروف است که اولاً می‌دانید که این تقریرات مرحوم شیخ اولین تقریرات در حوزه‌های ما این است یعنی اولین تقریراتی که ما نوشتیم این است قبل از این بوده باما آن که الان چاپ شده در اختیار است این تقریرات مرحوم آقای میرزا ابوالقاسم طهرانی قدس الله نفسه .

علی ای حال ایشان ، عرض کردم این مطلب که اطلاق یقتضی این مشهور بین اصولیین اهل سنت هم هست و بین شیعه هم هست ، اختصاص به شیخ ندارد این که اطلاق یقتضی التوصلیه این رأی مشهور است اصلاً نه اینکه حالا شیخ ، اینکه در تقریرات این بحث را مطرح کرده عرض کردم عده‌ی زیادی از این بحث‌هایی که ما الان داریم تقریباً ریشه‌هایش و زیر بناهایش از زمان وحید شروع شد دائماً فرض کردند بحث کردند و انصافاً مقدار زیادش هنوز زیادی است باید حذف بشود اصلاً کلاً نکته‌ی خاصی ندارد .

بعد هم برمی‌گردد لا موقع لاصالة التعبدية ، ما اصالة التعبدية که ایشان گفتند می‌گوید بله ، نداریم نظراً إلى أن الامر انما يكون محرکاً لإرادة العبد نحو الفعل ، ولا معنى لمحرکية الامر سوى كون الحركة عنه ، یعنی این حرکت از خود امر باشد ، إذ لولا ذلك لما كان هو المحرك بل كان المحرك هو الداعي الاخر .

بعد این مطلب اصالة التعبدية را می‌آورد ، انصافاً نمی‌دانم حالا چه کسی به این تمسک کرده است نمی‌دانم ، و بله یک بحث دیگری هست و ما امروا بعد ایشان دارد بله : اما أولاً : فلان ذلك یقتضی انحصار التعبدية بقصد الامر ، خوب این را که قبول کردیم ثانیاً ، و الی آخر .

اما اینکه تعبدیت را اصل گرفتند در صفحه‌ی بعدی دارد کما أن دعوی أصالة التعبدية - من جهة دلالة قوله تعالى (وما أمروا الا ليعبدوا الله مخلصين ) این هست تعبدیت به این روشن شد ؟ و ما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين .

یکی از حضار : این که به کار آمد صلی تعبداً این نمی‌شود یعنی صلی تعبداً صلی بقصد هذا الامر

آیت الله مددی : چه اشکالی دارد مشکل خاصی ندارد حرف ما همین است دیگر خوب این بحث‌ها چیست ؟

بعد ایشان می‌فرماید به امر ثانی و ما أمروا الا ليعبدوا الله مخلصين « الخ ، و قوله صلی الله علیه و آله : انما الأعمال بالنیات ، این نزد ما به سند روشنی ثابت نیست نزد اهل سنت خیلی صحیح است نزد ما سندی ندارد .

یکی از حضار : اول بخاری با همین شروع کرده

### آیت الله مددی : اول بخاری با همین

وغير ذلك من الآيات والاخبار التي استدلو بها این هست اصالة التعبدية را به دليل ثانی اثبات کردند و بعد ایشان جواب می دهد درست هم هست جوابش که این وما امروا الا ، امروا ، امر این چون در خود قرآن گاه گاهی این دو تا با هم خلط می شود ایشان مثلا درباره ی آیه ی مبارکه در امروا بها الا ، انما يكون خطابا للكفار ، كما يدل عليه صدر الآية ، این امر ، امر به خود اتباع شریعت است نه اینکه امر به مفردات شریعت ، دقت کردید ؟ این اشتباه شده است ، ما چون مثلا توبه داریم در قرآن انسان گناه کرد برود توبه کند ، اما توبوا الى الله جميعا ايها ، توبوا الى الله آن اصلا روی آوردن به دین است روی آوردن به شریعت است توبوا گاهی اوقات به کل شریعت است ، یک دفعه توبوا به معنای به اصلاح مفردات است .

مثلا ولينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم در آیه ی مبارکه این ولينذروا را دو جور می شود معنا کرد یک : اصلا دعوت به شریعت بکنند ، دعوت به شریعت که شما شریعت را انجام ، دقت کردید ؟ برای اینکه مثلا سعادت دنیا و آخرت ، یکی اینکه لينذروا قومهم مثلا نماز جمعه واجب است ، مفردات . این وقتی به درد حجیت خبر می خورد که به مفردات بخورد دقت می کنید ؟ ولينذروا قومهم دو تا انذار داریم یک انذار به کل شریعت است ، یک انذار به مفرد مفرد است ، آن که به درد خبر واحد می خورد به مفرد مفرد است .

یکی از حضار : چون تفقه در دین گفته به اولی نمی خورد به دومی می خورد .

آیت الله مددی : به اولی می خورد تصادفا به کل شریعت اینها چارچوب های کلی شریعت را یاد بگیرند که یاد گرفتند بیایند به مردم بگویند شریعت این است راه الهی این است ، یعنی آن بصیرت در دین .

و لذا در آیه ی مبارکه ی ما جعل عليكم في الدين ، البته در حوزه های ما می خوانند ما جعل ، ما جعل در قرآن نداریم . ما جعل عليكم في الدين من حرج اينجا هم همین اشکال را کردند . اهل سنت از این آیه ی مبارکه فهمیدند هر حکمی که به حرج رسید برداشته می شود ، حکم برداشته می شود . مثلا وضوء حرجی شد برداشته می شود دقت می کنید ؟

اما ایشان ظاهر آیه ی مبارکه دین است نه حکم ، ما جعل عليكم في الدين اصولا دین حرجی نیست ، دین حرجی نیست ، احکام الهی ، این خیلی فرق می کند با آن معنا . بله در روایت عبدالاعلی آل اعین دارد مولی آل سام دارد يعرف هذا و اشباحه من كتاب الله ما جعل

این اگر بخواهد غسل تبدیل بشود به پا می خورد که کار اهل سنت است به ذوقیات اهل سنت می خورد . یک شرح دیگری هم دادیم

مفصل که این حدیث ثانی ندارد نمی شود به این تمسک کرد ، تمسک به این روایت ، البته عبدالاعلی مولی آل سام احتمالا برادر زراره باشد

شخص دیگری نباشد اما به هر حال تمسک به این مشکل است . پس این مطلبی را که ایشان فرمودند راست می گویند امروا یعنی امروا

باتباع الدین نه به مفردات این را دقت کردید ؟ انما الاعمال بالنیات هم که مساله اش واضح است صحبت عمل و نیت است بحث این

است یعنی عملی که شما انجام می دهید خود عمل ابهام دارد شما از اتاق می روید بیرون این ابهام دارد می خواهید بروید مثلا دستتان را

بشوید ، می خواهید بروید غذا بخورید ، می خواهید در اتاق بنماید ابهام دارد آن که معین می کند و لذا دارد من کانت هجرته در همین

حدیث است دیگر انما الاعمال بالنیات فمن کانت هجرته الی الله ورسوله فهجرته الی الله ورسوله ومن کانت هجرته للدنیا الی یطلبها او

امراة یرید نکاحها چون از دار الکفر می آمدند به دارالایمان پیغمبر می گوید این آمدن دلیل نیست اگر آمده برای رسول الله آمده برای ایمان

ثواب دارد اگر آمده که اینجا ازدواج کند به او پول بدهند ، زن به او بدهند خوب این برای دنیا انجام داده است انما الاعمال بالنیات ربطی

به این ندارد که مثلا عبادت باشد و عمل باید اصالة ، اصلا ربطی به این قسمت ندارد . علی ای حال انصافا اگر مراد از اصالة التبعبدية این

معنا باشد که از لفظ انصافا اطلاق ثابت است و اصالة التبعبدية را می شود اثبات کرد . این تا اینجا تا برسیم به امر چهارم دیگر خیلی تند تند

خواندم که اقلا یک خواندنی شده باشد متأسفانه خیلی ابهام ندارد . وصلى الله على محمد و آله الطاهرين